هو العلیم

عمل به حدیث عنوان بصری چگونه راه سلوک را باز می‌کند؟

از اصلاح رفتار تا فهم معنای ولایت

شرح حدیث عنوان بصری ـ ریاضت نفس ـ جلسه ۱۶۲

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذبالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمد لله ربّ العالمين

و صلّى الله على سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم محمّد

و على آل بيته الطّاهرين

و اللّعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق عليه‌السّلام دربارۀ رياضت می‌فرمايند:

«ثَلاثَةٌ مِنها فِی رياضَةِ النَّفسِ، فإيّاکَ أن تاکُلَ ما لا تَشتَهيهِ.»[1]

لزوم عمل به دستورات اولیای دین برای عبور از تخیلات و توهمات

خدمت رفقا و دوستان عرض شد که کل این حدیث شریف عنوان بصری در ریاضت نفس است

---

[1] بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۶؛ مشكاة الأنوار، ص ۳۲۷:
«ثَلاثَةٌ مِنها فی رياضَةِ النَّفسِ و ثَلاثَةٌ مِنها فی الحِلمِ و ثَلاثَةٌ مِنها فی العِلمِ، فاحفَظها و إيّاکَ و التَّهاوُنَ بها. قالَ عُنوانُ: فَفَرَّغتُ قَلبی لَهُ، فَقالَ: **أمّا اللَّواتی فی الرّياضَةِ فَإيّاکَ أن تَأكُلَ ما لا تَشتَهيه.»**

و تمام فقراتش، فقرات عبور دهندهٔ انسان از مراحل نفس و از تخیلات و توهمات و امثال‌ذلک است، چه آنچه تابه‌حال خدمت رفقا و دوستان عرض شد و چه آنچه پس از این به توفیق الهی خدمت رفقا عرض خواهد شد، همهٔ اینها در راستای عبور ما از تخیلات و توهمات است و به‌کارگیری این فقرات تأثیر مستقیم در تبدل و تحول انسان دارد و عدم متابعت از این فقرات باعث انحطاط انسان و غلطیدن در عالم دنیا و نفسانیات است و تأکیدی که بزرگان در این مسئله نسبت به شاگردان داشتند، بیخود نبود، مطلب این‌طور نیست که همهٔ ما بخواهیم مسئله را به ولیّ‌خدا و امام زمان علیه‌السّلام ارجاع بدهیم و خود را کنار نگه داریم و آسوده‌خاطر دست به هر کاری بزنیم، مطلب این‌طور نیست، در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم هم این‌طور نبود، در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم این‌طور نبود، در زمان هیچ‌کدام از ائمّه علیهم‌السلام به این شکل نبوده است. امام علیه‌السّلام به آن میزانی که فرد اهتمام و صداقت و صفای ضمیر دارد و به آن مقدار که خود

را تسلیم کرده، به همان مقدار جلو می‌برد نه بیشتر، اضافهٔ بر آن مقدار، حرکت نمی‌دهد، تا فردی خود را تسلیم ولایت نکند، «چو درد در تو نبیند که را دوا بکند؟!»

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک *** چو درد در تو نبیند که را دوا بکند[1]

تا محمد بن مسلم پیش امام صادق علیه‌السّلام نیامد و عرض حال نکرد و درد خود را بیان نکرد و از آن حضرت چاره‌جویی نخواست، امام صادق هم او را هدایت نکردند، پیش حضرت آمد و آن مشکل خود را مطرح کرد و میزان تسلیم خود را هم به آن حضرت عرضه داشت، البته عرضه داشتن در اینجا معنا ندارد، چون ولیّ‌خدا بدون سخن و گفتگو می‌فهمد و اطّلاع دارد و نیازی به صحبت کردن ندارد.

یک وقت یکی به مشهد آمده بود و نسبت به مرحوم آقا خیلی ابراز ارادت و محبت و تسلیم و انقیاد و امثال‌ذلک داشت، من هم در آنجا نشسته بودم، کیفیت صحبت کردن و تکلم او به‌نحوی بود که هر کسی در آنجا بود می‌گفت که در روی زمین

---

[1] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۸۷.

از این شخص کسی مطیع‌تر و منقادتر نیست! یعنی با عبارات و کلمات و جملات، به‌نحوی ارادت خودش را بیان می‌کرد که واقعاً دل سنگ خلاصه به حال این فرد می‌سوخت که چه قسم خود را در معرض این اطاعت درآورده است! وقتی که رفت، مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به من فرمودند: «خب او را چگونه یافتی؟» گفتم: همه‌اش مجاز بود، ایشان خندیدند و فرمودند: «بله همین‌طور است.» خب ببینید، چه کسی می‌تواند [این مجاز بودن را بفهمد؟!] من نمی‌خواهم ادعا بکنم، بالأخره ما هم از رفتار مرحوم آقا و کیفیت [بیان مرحوم آقا] فهمیدیم والاّ من چه می‌فهمم که حالا این شخص در باطنش چه خبر است و نیست و...؟!

یک فرد دیگری که هنوز هم حیات دارد و فرد بسیار خوبی است، اهل تهجد و اهل مراقبه و کذا و کذا است ولی خب بالأخره مسئلهٔ تسلیم یک مسئلهٔ دیگری است، مسئلهٔ انقیاد یک مطلب دیگری است، نامه‌ای برای مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نوشته بود که بعداً خود ایشان گفت که من در

نامه چه نوشتم، یعنی سال‌های بعد، بعد از فوت مرحوم پدرمان این مطلب را گفت، من نامه را ندیدم ولی در همان سفری که به اتفاق مرحوم والد، بعد از مکه، به کربلا مشرّف شده بودیم که من سنم تقریباً حدود هفده سال بود، من نشسته بودم که مرحوم حداد آن نامه را به آقا دادند، آن نامه را باز هم نکرده بودند، فرمودند: «آقا یک نامه‌ای از یک‌هم‌چنین شخصی آمده است، شما مطالعه بکنید و جوابش را هم بدهید.» ایشان همان‌جا نامه را باز کردند مطالعه کردند و فرمودند که «آقا مجاز است»، نامه را بستند و دوباره سر جایش گذاشتند. خب ببینید! بعد ایشان به من گفت: ـ البته من با ایشان در مورد این جریان کربلا صحبت نکرده بودم ـ «من یک نامه‌ای به مرحوم آقای حداد نوشتم» و من فهمیدم که این همان نامه است و مطالبی که ایشان در آنجا گفت، مطالب غریبی بود! «شما بحر هستید، شما دریا هستید، مساکین را دریابید، چه کنید، چه کنید»! اینها را نوشته بود، ولی اولیاء خدا نیازی به قسم و آیه ندارند. او نگاه می‌کند می‌فهمد، حالا هرچه می‌خواهی جلویش ملق بزنی، خب بزن، خودت را

خسته کردی، او دیگر احتیاج ندارد که برایش قسم [بخوری و... .]

بعضی‌ها می‌آیند همان کنار می‌نشینند، آدم یک نگاه که می‌کند می‌فهمد که نه، این دنبال قضیه است، نه حرفی می‌زند، نه مطلبی می‌گوید، نه هارت و پورتی می‌کند، نه داد و بیدادی می‌کند، نه وقت ملاقاتی می‌خواهد و نه مدام اصرار و تلفن پشت تلفن، پشت تلفن، پشت تلفن که زندگی برای آدم نمی‌گذارد! نه! کار خودش را می‌کند و راه خودش را هم می‌رود و خلاصه بیش از آنچه ابراز کند، از درون می‌برد و از باطن آن مقدار را می‌گیرد. لذا اولیاء الهی همهٔ افراد را به این سمت دعوت می‌کنند و می‌گویند: «به‌جای این که این‌قدر داد و بیداد کنی و بگویی آقا فلان، آقا فلان، برو خودت را درست کن، ما هوا را داریم، اگر هوا را نداشتیم که این فکر و خیالات در سر شما نبود، چیزهای دیگر بود.»

امام علیه‌السّلام هم همین‌طور است، اولیاء خدا و عرفاء بالله هم همین‌طور هستند، اینها نیاز به گفتن و شنیدن و تقریر و... ندارند، نیازی به این مسائل

ندارند، آنها راه را نشان می‌دهند و اگر شخصی به‌دنبال این راه نمی‌رود، دیگر نباید توقع و تقاضایی هم داشته باشد، دیگر نباید مطلبی که مطرح می‌شود، مدام بخواهد آن را به زبان بیاورد و خود را عرضه بدارد. و مسئله هم و روشن است که چه کسی عمل می‌کند و چه کسی عمل نمی‌کند، مشخص است چه کسی به مطالبی که گفته می‌شود ترتیب‌اثر می‌دهد.

عمل به مبانی توحید و ولایت، تنها ملاک تشیع

من چند روز پیش بود مطلبی را شنیدم که قبلاً آن را نشنیده بودم و مسئله برایم مسئلۀ بسیار خوشایندی بود! یکی از دوستان نقل می‌کرد و می‌گفت:

در زمان مرحوم آقا، یک وقت من با ایشان قراری داشتم، منتها در آن موقع مسافرت بودم، قرار بود به ایران بیایم و بعد هم به مشهد بیایم، اتریش بودم و در آنجا خانواده‌ای از دوستان من بود که پدر آن خانواده در تصادفی فلج شده بود و افراد خانواده آمده بودند و او را پرستاری می‌کردند.
آنجا تا یک‌هم‌چنین قضایایی اتفاقی می‌افتد، فوراً شخص را به همین مراکز و جاهای دولتی و... می‌برند، در منزل که دیگر نگه نمی‌دارند، ولی این خانوادۀ مسیحی این پدر را پیش خودشان آورده بودند و تمریض می‌کردند و پرستاری می‌کردند. بچه‌های خانواده در آنجا جمع شده بودند و محفل و منزل را گرم نگه می‌داشتند که تأثری در آنجا پیدا نشود، در آنجا به‌واسطۀ همین ممرضیت و پرستاری نسبت به کسی زحمتی پیدا نشود. و خلاصه خواهرها و برادرها کاملاً محیط صمیمی و گرمی را به‌وجود آورده بودند و این بنده‌خدا را پرستاری می‌کردند.
اینها از نظر بعضی از مساعدت‌ها و... به من یک نیازی داشتند، من با مرحوم آقا تماس گرفتم و گفتم که آقا یک مسئله‌ای هست که بعضی‌ها در اینجا به من نیاز دارند، یک مشکلی پیش آمده، اگر می‌فرمایید بیایم، اگر نه، آمدنم را مقداری به تأخیر بیندازم. ایشان فرمودند: «نه آقا، به تأخیر بینداز، بالأخره ما اینجا هستیم و هروقت که آمدید، ما را می‌بینید دیگر.»
من آنجا ماندم و دو یا سه هفتۀ بعد آمدم و به خدمت ایشان رفتم. ایشان فرمودند: «خب آن قضیه‌ای که شما می‌گفتید، چه بود؟» من آمدم از مسئله بگذرم، گفتم: نه آقا، چیز مهمی نیست. فرمودند: «نه! بگویید که قضیه چه بوده است؟» دیدم نه، قضیه مسئله‌ای است که باید بگویم، من مطلب را برای ایشان گفتم که قضیه این‌طور بود و این افراد (این خانوادۀ مسیحی) به این کیفیت و این شکل بودند، ایشان وقتی که اینها را از من شنیدند فرمودند: «اینها در روز قیامت، از شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام هستند و در صف شیعیان می‌ایستند»!

این حرف را یک ولیّ‌خدا می‌زند نه من و امثال

من؛ کسی که از نظر علمی در فقه و اصول اعلم زمان خودش بوده، از پشت کوه نیامده، در فلسفه صاحب‌نظر بوده، در عرفان و مسائل آن که هیچ، حالا آن دیگر بماند، این فرد این حرف را می‌زند، یعنی کسی این حرف را می‌زند که به تبعات حرف خودش از نظر فقهی و حقوقی آگاه است و مطلع است که چه می‌گوید.

و اما رفقا در مقابلش را هم بشنوید که ایشان فرمودند:

در خانواده‌ای که آن خانواده به اسم شیعهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام هستند، ولی مرامشان در روابط بین خود، مرام مُمضیٰ و مورد رضایت امیرالمؤمنین نیست، در روز قیامت آنها را در صف مخالفین امیرالمؤمنین نگه می‌دارند.

مسئله هیچ برو و برگرد هم ندارد، مسیحی و یهودی در صف شیعیان می‌آید و به بهشت می‌رود و در کنار امیرالمؤمنین قرار می‌گیرد؛ یعنی این خانواده در بهشت در جوار امیرالمؤمنین هستند، قضیه شوخی ندارد، خدا که نمی‌آید به ظاهر و به زیِّ آراسته و محاسن و عمامه و تقدس و... نگاه کند! نه. نه به علم ما نگاه می‌کند، نه به شئونات، نه به موقعیت اجتماعی، نه به موقعیت دینی ما نگاه می‌کند، او به هیچ چیز کار ندارد، او به آن دل نگاه می‌کند. و واویلا و واویلا که یک‌مرتبه آن کسی که

در این دنیا خودش را پیشوا، مورد مراجعه و مورد توجه انام می‌دانست، او در صف یهود و نصاریٰ محشور می‌شود و یهود و نصاریٰ که براساس فطرت خودشان و براساس آموزه‌های دینی خودشان عمل کردند و به انسانیت و به مبانی توحید عمل کردند ـ خب می‌توانستند این پدر فلج خود را در خانهٔ سالمندان بگذارند دیگر، اما این را در منزل آوردند و بین خودشان نگه داشتند، می‌آیند، می‌روند، کمک می‌کنند، به مادر خانه کمک می‌کنند و... ـ اینها مشمول ولایت می‌شوند! یعنی چه؟ یعنی در همین لحظه، نه در روز قیامت، در همین لحظه که دارد این کار را انجام می‌دهد، مورد عنایت و توجه خاص حضرت بقیّةالله ارواحنافداه است! چه کسی؟ یک خانوادهٔ مسیحی. ما به روز قیامت چه‌کار داریم؟! همین الآن مورد عنایت حضرت هستند، تا الآن پرداخته و آماده نشود که در روز قیامت نمی‌تواند آن ظهور را پیدا کند، هرچه هست برای الآن است، الآن این مسئله هست. و الآن که ما می‌آییم و دستور مرحوم آقا را می‌شنویم و اینکه فرمودند: «أبغَضُ

الاشیاء عِندی الطَّلاق؛[1] بدترین چیز در نزد من طلاق و جدایی است» این را می‌شنویم و ترتیب‌اثر نمی‌دهیم، ما یهودی هستیم گرچه به اسم سالک در مجالس شرکت می‌کنیم! ما نصرانی هستیم گرچه به اسم سالک در مجالس شرکت می‌کنیم! ما در روز قیامت با سر به قعر جهنم خواهیم رفت، گرچه خود را از شیعیان امیرالمؤمنین می‌دانیم! مگر دنیا [هردمبیل] است؟! مگر دنیا پوچ است؟! مگر دنیا این‌قدر شیرتوشیر است؟! نه آقا! هر چیزی حساب دارد، پدر آدم را دست آدم می‌دهند، این حرف‌ها نیست که هر کسی بخواهد هر غلطی را در اینجا بکند و هر کار خلافی را بخواهد در اینجا انجام بدهد! کار باید روی حساب و کتاب باشد، هر شخصی موقعیت خودش را دارد، هر کسی تکلیف خودش را دارد و هر کسی وظیفهٔ خودش را دارد.

لزوم عمل براساس حق

غلط می‌کند آن کسی که بگوید «حقی به نفع کس

---

[1] الکافی، ج ۶، ص ۵۴: «عن أبی‌عبدالله علیه‌السّلام: **"ما مِن شیءٍ ممّا أحلّه الله عزّوجلّ أبغضَ الیه مِن الطلاق".**»

دیگری پایمال بشود»! این دین، دین عمر و ابوبکر است نه دین امیرالمؤمنین علیه‌السّلام! دین امیرالمؤمنین می‌گوید: حق، حق است هر کجا که می‌خواهد باشد، حق حق است چه می‌خواهد پیش مادرشوهر باشد یا پیش عروس باشد، تفاوتی نمی‌کند، آنچه حق است، آن باید انجام بگیرد. و اگر یک جا یک شخص برخلاف دستور امیرالمؤمنین عمل کرد، چه پدرشوهر، چه مادرشوهر، چه پدر عروس، چه مادر عروس، چه عمه، چه خاله، چه قوم و خویش، تفاوتی نمی‌کند. آنچه خلاف است، خلاف است هر کجا که می‌خواهد باشد، و آنچه حق است، حق است هر کجا که می‌خواهد باشد، این مبنا مبنای سلوک است، تمام شد. به نفع یکی و به نظر دیگری، این غلط‌ها چیست؟! این بازی‌ها چیست؟! این حرف‌ها چیست؟!

این فرد، یهودی می‌شود و آن فرد، شیعهٔ امیرالمؤمنین می‌شود، مسئله این است.

خب حالا ما چه می‌کنیم؟ ما از خود شرع و دین ایجاد می‌کنیم، از خود و از فهم و تخیلات خود برای خود راه می‌سازیم، برای خود، مسیر و مکتب و دین

می‌سازیم!

راه خدا یعنی عمل به شرع و عمل به مبانی شرع

در این دنیا پا روی یک مورچه گذاشتن خلاف است، یک پا گذاشتن! یک وقت انسان مجبور است که مورچه را ازبین ببرد، افساد می‌کند، آن مطلبی نیست، یک وقت نه، شما دارید در بیابان راه می‌روید و می‌بینید مورچه‌ها دارند می‌روند، غلط می‌کنید که پایتان را روی مورچه بگذارید، حق ندارید، مورچه دارد به راه خودش می‌رود، شما برای چه پایتان را روی مورچه می‌گذارید؟! من‌باب‌مثال اگر در منزل شما موش بیاید، چون افساد می‌کند باید موش را ازبین ببرید حتی اگر شده ازبین نبرید و بردارید و بروید در بیابان بیندازید، ولی اگر دارید در یک بیابان حرکت می‌کنید، یک جایی که اصلاً مسئلهٔ افساد نیست، این حیوان حیوان خدا است، شما نمی‌توانید این حیوان را ازبین ببرید، این حیوان موذی نیست که الآن حکم ازبین بردن آن در اینجا مطرح باشد، در بیابان است و حیوان دارد برای خودش راه می‌رود و زندگی‌اش را می‌کند، راهش را می‌رود، مورچه در

خیابان و بیابان و کوچه دارد راه می‌رود، دنبال آذوقه می‌گردد، شما نمی‌توانید آن را ازبین ببرید، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام قسم می‌خورد، می‌فرماید:

> قسم به خدا اگر ماه را در دست چپ من و خورشید را در دست راست من بگذارند که یک دانهٔ گندمی را، دانهٔ جویی را به ظلم از دهان مورچه‌ای بگیرم، این کار را نخواهم کرد.[1]

چرا؟ چون امیرالمؤمنین به ناموس عالم خلقت پی برده است، متوجه شده است که خداوند در این دنیا برای هر موجودی یک پروندهٔ خاص به خودش را قرار داده است و هم‌چنین برای منِ مکلّف یک پروندهٔ خاص به خودم را قرار داده است و طبق آن پرونده باید حرکت کنم. مورچه‌ای که الآن در اینجا هست حساب دارد، چرا پایت را رویش می‌گذاری؟! چرا می‌خواهی دانهٔ گندم را از او بگیری؟! آن‌وقت شما در اینجا ببینید که کار ما به کجا رسیده که چقدر در این مسئله حقوق‌ها را تضییع می‌کنیم، مسائلی را در اینجا زیر و رو می‌کنیم، نفوسی را در اینجا ازبین می‌بریم، نفوس مستعده‌ای را در اینجا زیر و رو می‌کنیم، چه ظلم‌ها می‌کنیم، چه

---

[1] نهج البلاغة، (صبحی صالح)، ص ۳۴۷:
«وَاللهِ لَو أُعطیتُ الأقالیمَ السَّبعَةَ بِما تَحتَ أفلاکِها عَلَی أن أعصیَ اللهَ فی نَملَةٍ أسلُبُها جُلبَ شَعیرَةٍ ما فَعَلتُهُ.»

باطل‌هایی را حق و حق‌هایی را باطل نشان می‌دهیم و انجام می‌دهیم و بعد هم می‌گوییم سالک هستیم!! سالک توی سرمان بخورد، سالک چیست؟! راه خدا دیگر چیست؟!

راه خدا یعنی عمل به شرع و عمل به مبانی شرع، این معنا معنای راه خدا است؛ این معنا معنای حرکت کردن در مسیر إلَی‌الله است والاّ بقیه همه‌اش لقلقهٔ لسان و زبان است، تحت احساسات قرار گرفتن و تحریک شدن است، یک حرفی را یکی می‌زند، عکس‌العمل‌های جاهلانه بروز دادن است.

تأکید بزرگان بر مطالعهٔ روایت عنوان بصری در هر هفته

پس اینکه بزرگان می‌فرمودند:

«هفته‌ای یکی‌دو بار به این روایت نگاه کنید»[1]

این برای همین است که تمام این روایت، همه ریاضت در راه خدا و حرکت کردن در راه خدا است؛ همهٔ این روایت در این معنا و در این سیر، انسان را جلو می‌برد و به انسان بیدارباش می‌زند و تا این نفس

---

[1] روح مجرد، ص ۱۷۶؛ مهر تابناک، ص ۲۳۶؛ آیین رستگاری، ص ۱۶۷.

می‌خواهد به‌واسطهٔ دور شدن از مطالب، کناره‌گیری کند، یک چکش می‌زند. ولی اگر شما فرض کنید که روایت و کلام امام صادق علیه‌السّلام را کنار بگذارید، خب کم‌کم فراموش می‌شود و نفس هم آدم را می‌برد دیگر، اطرافیان آدم را می‌برند، سلام و صلوات‌ها آدم را به جهنم می‌برند و سرنگون می‌کنند، همین صلوات‌ها! همین‌ها! کسی که صلوات می‌فرستد، تصنیف که نمی‌خواند، صلوات می‌فرستد ولی این صلوات به‌جای اینکه برای انسان ثواب و اجر در نظر بگیرد، انسان را به جهنم می‌برد! چرا؟ چون ای کاش تصنیف خوانده می‌شد، این تصنیف با جنبهٔ حیوانی و تخیلات انسان کار دارد ولی این سلام و صلوات، نفس را برمی‌گرداند و منقلب می‌کند و از آن انسانیت ساقط می‌کند و انانیت را در انسان تقویت می‌کند! آن چیزها (تصنیف و...) که این کارها را نمی‌کند، آن چیزها (انانیت و...) را نمی‌آورد، شهوات و تخیلات و توهمات و از این حرف‌ها است؛ آنچه می‌آید انانیت انسان را بالا می‌برد و انسان باید الفرار و الفرار و الحذر و الحذر از او، از این سو به آن سو بگریزد، این مسائل

است! این بلند شدن‌ها و این نشستن‌ها، این صلوات فرستادن‌ها، این اعلامیه‌ها، این این‌طرف و آن‌طرف پخش کردن‌ها و نشر اینها، اینها می‌آید و انسان را ازبین می‌برد و آن جنبهٔ فقر و عبودیت را متحول به جنبهٔ تفرعن و ریاست و انانیت و استکبار و انکار و جهود در قبال ولایت و در قبال پروردگار می‌کند! اینها را برای انسان می‌آورد. هر کسی برطبق خودش و مسیر خودش و مرام خودش همین است، تفاوتی نمی‌کند، هر کسی در هرجایی. برای یکی سلام و صلوات است، برای یکی کف زدن است، برای یکی اعلامیه پخش کردن است، برای یکی در روزنامه و این‌طرف و آن‌طرف نوشتن است، برای هر کس یک چیز است.

پس این مسیری را که بزرگان تعیین کرده‌اند، نفس این مسیر یعنی بیدارباش، خود این مسیر و راه یعنی بیدارباش، تا انسان می‌خواهد مقداری با دو نفر برخورد کند، یک‌مرتبه نگاه به روایت عنوان بصری می‌کند و می‌گوید: عجب! من امروز فریب خوردم، من امروز گول خوردم، من امروز سرم کلاه رفت،

من امروز آن‌طوری‌که باید به این مسئله توجه نکردم، من امروز زود عصبانی شدم، من امروز زود قضاوت کردم، من امروز سر بچه داد زدم، من امروز او را بی‌جهت تنبیه کردم، من امروز با عیالم بدرفتاری کردم، من امروز به همسایه این حرف را زدم، درحالی‌که امام علیه‌السّلام می‌فرماید: نه، حزم کن، احتیاط کن، کاری را که می‌خواهی بکنی اول درباره‌اش فکر کن و بعد انجام بده، تصمیم بگیر برای اینکه فردا این قضیه اتفاق نیفتد، می‌بینی فردا عوض شد، فردا با امروز تفاوت کرد.

عدم توجه و عدم عمل برطبق روایت عنوان بصری یعنی ورود در دنیای تخیلات

حالا اگر [توجه و عمل به این روایت عنوان را] کنار بگذاریم، امروز یک مسئله و فردا مسئله‌ای دیگر و کم‌کم کم‌کم همین‌طور آن مبانی کلی که به کنار می‌رود، به جایش آن توهمات و تخیلات جزئی می‌آید و جایش را می‌گیرد و نفس را بر آن توهمات و تخیلات ثابت می‌کند، مستقر می‌کند، نگه می‌دارد، خب وقتی که نفس در آنجا ثابت شد، می‌بیند که

دیگر ادراک همان مطالب کلی که قبلاً برای او آسان بود، یک‌خرده سخت است، مشکل است، پذیرشش برایش مشکل است، دو ماه پیش راحت می‌پذیرفتی، دو ماه پیش می‌گفتی: «بله آقا این مسئله درست است، بله آقا حق با شما است و ما در اینجا اشتباه کردیم و إن‌شاءالله دعا بفرمایید که دیگر تکرار نشود»، ولی الآن می‌گویید: «حالا ببینیم چه می‌شود، حالا نه، شاید هم این‌طور نبوده، بالأخره از آن طرف هم ما چیزهای دیگری داریم، تکالیف دیگری هم داریم، مسئله این‌طور نیست که فقط یک‌طرفه باشد، یک‌طرفه این آقا به قاضی رفته، یک‌طرفه حرف زده است»! چرا این حرف‌ها را دو ماه پیش نمی‌زدی؟ چون فاصله گرفتیم، فاصله که گرفتیم آن معیارها کنار رفته و بدون اینکه بفهمیم معیارهای دیگر آمده جای آن را گرفته است.

لزوم مخاطب دیدن خود در قبال فرمایشات اولیای دین

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ مطلبی را می‌فرمودند، مطلب بسیار دقیقی بود و خودشان هم این‌چنین بودند، ایشان می‌فرمودند:

هر مطلبی که باشد، هرچه باشد. و من این را از خود ایشان می‌دیدم، یعنی با چشم خود می‌دیدم، من‌باب‌مثال وقتی که مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ صحبت می‌کردند، حالا خطابشان به دیگران بود ولی از همهٔ افراد مجلس کسی که به این مطالب توجه می‌کرد، مرحوم آقا بود، پانزده نفر در مجلس بودند و قطعاً [مرحوم آقا مورد خطاب این مطالب نبودند] در آن حدی که ما اطّلاع داشتیم، البته مطالب اولیاء خدا بطن اندر بطن است و عمق دارد و مرتبه‌مرتبه است، ممکن است یک مرتبه‌اش به شخصی نخورد، ولی در مراتب بالایی بخورد و لذا آن شخص برطبق فهم خودش نباید از زیر فهم مسئله شانه خالی کند و بگوید خب این که گفتند به من نمی‌خورد، نه، همان مطلب را باید در آن زوایای عمق باطنش و عمق دلش و نفسش، در خودش پیاده کند. بله ممکن است افراد دیگری باشند که آن مطالب بالا را اصلاً متوجه نمی‌شوند که بخواهند پیاده کنند.

عمل به فرمایشات معصومین، تنها راه

رسیدن به معرفت پروردگار متعال

پس هر کسی که در قبال اولیاء خدا قرار می‌گیرد، در قبال مطالب معصومین قرار می‌گیرد، روایتی از امام رضا علیه‌السّلام می‌شنود، شخصی برای او می‌گوید یا در کتابی می‌خواند، احادیث ائمّه علیهم‌السّلام را مطالعه می‌کند ـ که واقعاً کلید حیات انسان همین احادیثی است که از ائمّهٔ ما و معصومین آمده است ـ این فرد باید در همان محدودهٔ فهم خودش، خود را مخاطب این حدیث بداند، در همان محدوده، ما نمی‌گوییم بالاتر، بالاتر که نمی‌فهمد ولی دیگر خودش را بالاتر از او نداند. آخر درد اینجا است که ما می‌خواهیم همهٔ عیوب را به دیگران نسبت بدهیم و خودمان را مبرا و منزه از این مسائل بدانیم، درحالتی‌که آن کسی که مبرای از هر عیب است، او امام است، ما نیستیم. ما باید برای رسیدن به ولایت و معرفت امام علیه‌السّلام و ذات پروردگار، تلاش و سعی خود را برای زدودن نقائص و رفع کاستی‌ها انجام بدهیم و کدام سخن بهتر از کلام معصوم؟! اگر ما کلام معصوم را کنار بگذاریم،

حرف‌های چه کسی را بشنویم؟! آیا این حرف‌هایی را که می‌زنند؟! اگر ما حرف امام علیه‌السلام را کنار بگذاریم، وجههٔ حیات ما در این دنیا باید به چه سمتی باشد؟! به کدام حرف؟! به کدام صحبت؟! به کدام مطالبی که در میان مردم رد و بدل می‌شود و در مجالس ورد سخنان است؟! آیا به مطالبی که صبح تا شبش صدتا و هزارتایش هم یک غاز نمی‌ارزد؟! آیا باید به اینها توجه کنیم یا به کلام معصوم و مطالب اولیاء خدا و کتبی که در این زمینه نوشته شده و راهنمایی‌های که در این زمینه کردند؟ ما باید به اینها عمل کنیم.

وظیفهٔ اولیای الهی ارائهٔ طریق و دستگیری از شاگرد به میزان درخواست او نه بیشتر

و این همان مطلبی بود که ایشان می‌فرمودند که «وظیفهٔ استاد، ارائهٔ طریق است، وظیفهٔ دیگری ندارد، این یک. دوم کاری را که او می‌کند که همان فعل ولیّ الهی است، آن عبارت است از اینکه به آن میزان و مقداری که او می‌خواهد، نه بیشتر، به همان میزان دستش را می‌گیرد، می‌گوید: «می‌خواهم من را تا سر کوچه ببری»، خب دستت را بده تا ببرم، آن

یکی می‌گوید: «می‌خواهم تو مرا تا کنار میدان ببری» خب تو هم بیا تا تو را به میدان برسانم، آن یکی می‌گوید: «می‌خواهم مرا را تا کنار حرم ببری» می‌گوید بیا تو را تا حرم می‌برم، یکی هم می‌گوید: «می‌خواهم بیایم و مرا تا آن ولایت ببری»، طبعاً آن کسی که می‌گوید تا آنجا، او مسافت بیشتری را طی می‌کند تا آن کسی که در همان مراحل ابتدایی و اولی می‌ماند و توشهٔ بیشتری را هم باید بردارد و تسلیم بیشتری را هم باید در اختیار آن ولیّ بگذارد. تسلیمی را که آن اولی می‌گذارد، سر رسیدن به خیابان دیگر تمام می‌شود، او از این طرف می‌رود و او هم از این طرف، ولی او می‌خواهد او را به آن نقطه برساند.

لذا ما در دوستان و شاگردان اولیاء خدا مراتب متفاوتی می‌دیدیم، هر کس یک اندازه بود و آنها هم با همه می‌خندیدند، با همه هم صحبت می‌کردند و دل همه را هم شاد می‌کردند، ولی هرکدام از آنها یک مرتبه داشتند، تا می‌رسیدند به یک مرتبه‌ای که دیگر در آن مرتبه می‌خواست فشار وارد بشود، می‌دیدیم که در همان‌جا دیگر مسئله متوقف می‌شد.

ریاضت یعنی مراقبه

این روایت عنوان، تمامش ریاضت است؛ یعنی امام صادق علیه‌السّلام در این روایت عنوان در اینجا فرموده است که چه مسائلی دربارهٔ ریاضت نفس است، اما کل این مسئله، یعنی ریاضت، یعنی مراقبه. و در جلسهٔ قبل خدمت رفقا عرض شد که علت ریاضت، تعلق است. اگر ما در این دنیا می‌آمدیم و به این دنیا تعلق پیدا نمی‌کردیم، خب در اینجا دیگر ریاضات معنا ندارد، تعلق به این دنیا است که برای ما کدورت ایجاد کرده است، نفس ما را بسته، دیدگاه ما را دیدگاه انحصاری کرده و انظار ما را از آن اطلاقیت و سعه، به حدود و قیود درآورده است، آن جنبهٔ اطلاقیت، آن جنبهٔ سعه بودن و آن جنبهٔ عدم تعلق داشتن!

این مسئله، مسئلهٔ بسیار بسیار عجیبی است که چطور ممکن است که انسان یک اطاق داشته باشد ولی به همان یک اطاق هم تعلق داشته باشد، ذهن و فکر او را می‌گیرد. ولی یک شخص نه! بسیار بسیار اموال دارد ولکن نسبت به آنها تعلق ندارد، اگر الآن بگویند: «فلان مالت رفت»، می‌گوید: «عجب! لابد

جای درستی رفته»؛ «فلان مسئله این‌طور شد»، می‌گوید: «عجب!» فقط با یک عجب مطلب را تمام می‌کند.

معاویه مطلبی را راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام دارد ـ اینجا هم دست از آن حقد و کینه‌اش برنمی‌دارد ـ می‌گوید: «خدا ابوتراب را رحمت کند که اگر یک کوه از طلا و یک کوه از کاه داشت، آن کوه طلا را زودتر در راه خدا می‌داد.»[1] خب این‌قدر را فهمیده بود. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند: «این احمق چون طلا و کاه برای او تفاوت می‌کند، آمده امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در این مقیاس قرار داده است.» برای امیرالمؤمنین علیه‌السّلام طلا و کاه یکی است نه‌اینکه فرق بکند و طلا را زودتر بدهد، کاه باشد به جایش کاه را می‌دهد، طلا باشد به جایش طلا را می‌دهد، این‌طور نیست که حالا فرض کنید طلا برای او ارزش دارد و بیاید به خدا بگوید: خدایا این که برای من ارزش

---

[1] کشف الغمة، ج ۱، ص ۴۲۱:
«... قالَ مُعاویةُ: فَوَ اللهِ لَو کانَ لَه بَیتانِ؛ بَیتُ تِبنٍ و بَیتُ تِبرٍ، لَأنفَدَ تِبرَهُ قَبلَ تِبنِهِ....»

دارد، این را در راه تو زودتر می‌دهم، نه! ممکن است حتی کاه را هم بیشتر از طلا دوست داشته باشد، چون بالأخره آن خوردنی است و اقلاً یک الاغ آن را می‌خورد و آن را گاو می‌خورد و منافعش هم به انسان می‌رسد ولی طلا را که نمی‌شود خورد! آن حیوان‌ها اقلاًّ کاه را می‌خوردند. خود امیرالمؤمنین اگر اسب و دامی داشت می‌بایست برای آنها کاه بخرد، طلا را که نمی‌تواند جلویش بگذارد! اگر طلا را جلوی گاو بگذارند، همین‌طور نگاه می‌کند، ولی ما نه! نگاه نمی‌کنیم، ما طلا را برمی‌داریم، مثل اینکه ما از گاو کمتر هستیم! شما یک صندوق طلا جلوی گاو بگذارید، اصلاً نگاه نمی‌کند ولی ما اگر یک‌دفعه یک دانهٔ اشرفی و از این طلاها جلویمان بیفتد، فکر نمی‌کنیم که برای کسی هست یا نه! فوراً برمی‌داریم و می‌گوییم: «خب بالأخره حقّ‌الماره است دیگر! در اینجا افتاده و صاحبش هم پیدا نمی‌شود.» و شرعاً هم درستش می‌کنیم و بله! این به‌خاطر چیست؟ این به‌خاطر تعلق است، چون این تعلق در اینجا آمده، این نفس را می‌آورد، همین‌که نفس متوجه شد یعنی دور شد، یعنی فاصله گرفت، یعنی از آنچه خدا نفس

را بر آن وتیره و بر آن موقعیت قرار داده، فاصله گرفت، همین‌که تعلق پیدا کرد، چون نفس نباید به طلا، نقره، زمین و ساختمان تعلق پیدا کند. بله، انسان برای زندگی و امرار معاش باید زمین و ساختمان داشته باشد، فرمودند: **«مِن سعادة المرءِ سَعَةُ داره؛**[1] سعۀ دار و و وسعت دار از سعادت مرد است.» شخصی برایش فراهم و مهیا می‌شود، خب چه بهتر، زن و بچۀ انسان راحت‌تر باشند، بروند تفریح کنند، تنوع داشته باشند، این هیچ اشکال ندارد. بحث، بحث تعلق است، تعلق یعنی وقتی که یک مسئله پیش می‌اید و انسان می‌بیند عجب! الان این دارد به خطر می‌افتد، تکان نخورد! طوری نشده است. آجر دارد ازبین می‌رود تو چرا داری ازبین می‌روی؟! این مال دارد ربوده می‌شود یا اینکه به خطری می‌افتد، چرا من به خطر بیفتم؟! چرا این مسئله برای من اتفاق بیفتد؟! چرا من دستخوش این مطلب قرار بگیریم؟!

---

[1] المحاسن، ج ۲، ص ۶۱۰:
«مُحَمَّدِ بنِ مَروانَ عَن أبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السلام قالَ: **"مِن سَعادَةِ الرَّجُلِ سَعَةُ مَنزِلِه"**.»

ریاضت یعنی عمل در راستای اطاعت و انقیاد از اوامر و نواهی الهی

بنابراین آنچه بزرگان فرموده‌اند و امام صادق علیه‌السّلام روی این مسائل در این حدیث عنوان [تکیه دارند] که عرض شد ما قصد داریم ریاضت را به‌عنوان یک مسئلۀ وسیع‌تری از آنچه حضرت به‌طور خاص بیان کردند، از مجموع آنچه از کلمات آن حضرت استفاده می‌شود، آن را به‌این‌نحو بیان کنیم، ریاضت عبارت است از اینکه انسان عملی انجام بدهد که آن عمل او را در راستای انقیاد تثبیت کند و از آنچه موجب کناره‌گیری از اطاعت و انقیاد است، انسان را دور نگه دارد، به این ریاضت می‌گویند. و این ریاضت هم که خب طبعاً مراتبی دارد، مراتب مختلفی دارد، ریاضت در مورد مسائل عادی و مسائل ظاهری داریم، ریاضت در مورد مسائل مثال و تخیلات داریم، ریاضت در مورد ماسوی‌الله داریم، همۀ اینها ریاضت است. و ریاضت ابتدایی این ریاضت از احکام تکلیفیۀ الزامیه است که عبارت از حرمت و وجوب است که انسان ترک محرمات کند و واجبات را اتیان کند، این ریاضت،

مرتبهٔ اول ریاضت است.

انجام واجبات و ترک محرمات، شرط اول حرکت در مسیر إلَی‌الله

بنابراین همان‌طوری‌که مرحوم آیةالله انصاری ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند:

> کسی که به محرمات دست یازد و از واجبات روی‌گردان شود، دیگر توقع راه خدا را نداشته باشد که حالا بخواهد به مطالب و مسائل دیگر برسد.

شرط اول حرکت در مسیر إلَی‌الله چیست؟ انجام واجبات و ترک محرمات. محرمات هم مشخص است، گناهان کبیره داریم، گناهان صغیره داریم، واجبات هم مشخص است، واجبات مؤکده داریم، واجب غیر مؤکد داریم، هر دو واجب الزامی است ولکن یکی تأکیدش بیشتر است و یکی تأکیدش کمتر است، محرمات هم همین‌طور، حرامی داریم که بالاتر است، مرحوم شهید ثانی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در مورد غیبت این‌همه در کتاب می‌نویسند که «تعجب است از افرادی که از شرب خمر و قمار و شطرنج و... دوری می‌کنند ـ البته امروز که دیگر از شطرنج دوری ندارند! ـ ولی از غیبت دوری نمی‌کنند!» درحالتی‌که حدیث از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم است که فرمودند:

«**الغیبةُ أشَدُّ مِن الزّنا**»[1] اما این برای ما هیچ مسئله‌ای نیست. از رفیقش عیبی دیده، می‌گوید: «می‌دانی فلانی چه‌کار کرد؟ آیا خبر داری؟ آیا خبر داری که او این کار را کرده؟ آیا خبر داری که آن حرف را زده؟ آیا خبر داری که فلان چیز شده؟» چرا باید افشا بشود؟! چرا باید فاش بشود؟! چرا شخصی که عیبی را انجام داده [باید افشا بشود؟!] مگر ما عیب انجام نمی‌دهیم؟ مگر ما کار خلاف انجام نمی‌دهیم؟ تا آن کار خلافش، تا آن حرف خلافش را همه متوجه نشدند، چرا انسان آن را افشا کند؟! حرمت مؤمن، اقتضای کتم سرّ نسبت به این مطالب را دارد. حالا تهمت که هیچ، آن بماند، آن تهمت که خلاصه اصلاً دیگر جای صحبت در آنجا نیست!

«**ذِکرُک أخاکَ بِما یَکرَه**؛ طوری از برادر مؤمنت سخن بگویی که او را ناخوش آید.» این را غیبت می‌گویند، حرفی که بدش می‌آید، کاری است که خودش دارد می‌کند، معامله‌ای کرده، معامله، معاملهٔ خلاف بوده، حالا شما بیایید بگویید: «فلانی

---

[1] . ۱الخصال، ج ۱، ص ۶۳؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۵۷.

را دیدم که داشت معاملهٔ خلاف می‌کرد!» خب به تو چه مربوط است؟! چه‌کار داری؟! شاید اشتباه کرده، شاید نفهمیده، شاید مسئله را نمی‌دانسته، هزار احتمال هست چرا شما باید بیایید این مطلب را بگویید؟! حرفی را که انسان می‌شنود، مطلبی را که می‌بیند، مسئله‌ای را که ادراک می‌کند باید نگه دارد تا خدا هم عیب او را نگه دارد. فردا خدا می‌آید عیب او را فاش می‌کند، این دنیا دار مکافات است، اگر عیب کسی را نگه داشتیم خدا هم عیب ما را نگه می‌دارد، اگر افشا کردیم خدا هم افشا می‌کند. و من با همین دو چشم خودم صدها مورد دیدم، صدها مورد افرادی که در همین دنیا ـ به‌واسطهٔ ارتباطات و وضعیت خودمان و خصوصیت موقعیت ما در زمان مرحوم آقا، خب بالأخره ما از خیلی از مسائل اطّلاع پیدا می‌کردیم ـ عیبی را فاش کردند و خداوند هم آنها را به همان مطلب مبتلا کرده است! به همان مطلب! خیلی عجیب است! یعنی اصلاً نیازی به عالم قیامت و حساب و کتاب ندارد، در همین دنیا صاف خدا می‌آید حق انسان را کف دستش می‌گذارد! نقد

کف دستش می‌گذارد، بفرما! حالا آن طرفش هم بماند! این برای محرمات و واجبات که انسان باید نسبت به اینها اهتمام داشته باشد. و مضافاً به اینکه اینها قلب انسان را مکدّر می‌کند، برای انسان ظلمت می‌آورد.

توجه به خود و رفع عیوب خود، یکی از محورهای اساسی سلوک

چقدر این بزرگان فرمودند: **«کفیٰ للمرءِ أن یَشتغِل بِعیوبِه عَن عیوبِ النّاس؛**[1]

ما همین‌که بخواهیم به عیب‌های خودمان برسیم، برایمان بس است، دیگر مدام این‌قدر چشم این‌طرف و آن‌طرف نیندازیم ببینیم چه کسی نقص دارد.»

بابا به تو که تکلیف نکردند که راه بیفتی، کسی که به تو مسئولیت نداده، آن مسئولیتی که خدا و پیغمبر و امام علیه‌السّلام به ما سپردند، آن مسئولیت، رسیدن به عیوب خود ما است رفقا! نه عیوب دیگران، آن کسی که باید به عیوب دیگران برسد، به او خواهند گفت، درِ گوشش می‌گویند که شما برو و به فلان مطلب رسیدگی کن ـ دیگر از این صریح‌تر نمی‌توانم بگویم ـ اما مسئولیتی که برعهدهٔ ما

---

[1] المحاسن، ج ۱، ص ۴: **«کَفَی بِالمَرءِ شُغلًا بِنَفسِهِ عَنِ النّاس.»**
تحف العقول، ص ۲۸۲: **«کَفی بالمَرء شُغلًا بِعیبه لِنفسه عن عُیوبِ الناس.»**

گذاشتند رسیدن به عیوب، دردها، نقائص و کاستی‌های خود ما است، این شرط، شرط اصلی است و کسی که به این مطلب عمل بکند یکی از مهم‌ترین محورهای سلوک را در زندگی خودش نصب کرده است.

سلوک دارای محورهای متعددی است که همه مهم هستند، چهار پنج‌تا محور هستند، یکی همین است که انسان فقط به خود توجه کند، این یک محور است، چندتا محور دیگر هم هست، مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ همیشه این را تذکر می‌دادند که «اول برو به خودت برس، این که بغل دستت چه کسی است و چه‌کار می‌کند به تو ربطی ندارد.» مگر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام که پیش پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌آمد و می‌دید که ابوبکر پیش پیغمبر نشسته، سؤال می‌کرد که «یا رسول الله این چرا پیش تو نشسته است؟!» آیا می‌گفت؟! نه! می‌آمد استفاده‌اش را می‌کرد و بلند می‌شد و می‌رفت، حالا پیش پیغمبر هر کسی که هست، ابوبکر هست، عبدالرحمن عوف هست، معاویه

هست، سلمان هست، عمار هست، هر کسی که می‌خواهد باشد، به من چه؟! مگر طرف تو ابوبکر و عمر است که در اینجا داری اعتراض می‌کنی؟! طرف تو پیغمبر است، آمدی و نشستی و کلام پیغمبر را شنیدی یا نشنیدی، اصلاً پیغمبر نمی‌خواهد حرف بزند، شنیدی یا نشنیدی، استفاده‌ات را کردی، بلند شو برو، همین‌که پیش پیغمبر می‌آیی و می‌گویی: «آخ آخ، چرا من آمدم و ابوبکر هم هست؟!» تمام شد، پیغمبر را هم ازدست دادی، بلند شو برو، دیگر این مجلس فایده ندارد، بلند شو برو و دوباره بیا. همین‌که آمدی پیش پیغمبر نشستی و گفتی: «آخ، بیا، آمدیم یک حالی بکنیم، آمدیم با رسول الله یک حال و حولی بکنیم و بگوییم و بخندیم و برایمان حدیث نقل بکند، از معراج بگوید، از فلان بگوید، داستان بگوید، حکایت بگوید، از امم گذشته، از بهشت، از جهنم، خلاصه هرچه، حالا عمر نشسته و اصلاً پیغمبر دیگر نمی‌تواند با ما حرف بزند»، اخم بکنی، این مجلس دیگر برای شما فایده‌ای ندارد. من اینها را با چشم خودم دیدم که دارم خدمتتان می‌گویم، یعنی اسرار و رموز را دارم امروز برای شما بیان

می‌کنم، با چشم خودم این مطالب را دیدم. و مسائلی را که از بزرگان شنیدم، همین مطالب بوده، در خدمت بزرگان بودم و دیدم و احساس کردم که یک نفر از مخالفین ایشان آمد و بعد یکی از همان افرادی که مرحوم آقا اسمش را در کتاب نوشتند، او آمد وارد مجلس شد و چشمش به آن فرد مخالف افتاد، در حضور خود آن بزرگان شروع به پرخاش کردن و تندی کردن و ناسزا گفتن به آن شخص مخالف کرد!

آخر چه کسی به تو گفته که یک‌هم‌چنین کاری را بکنی؟! این بزرگ در اینجا نشسته، خب تو چه‌کاره هستی؟! خانهٔ خودش است دلش می‌خواهد راه بدهد، اگر نخواهد، در را می‌بندد، خب چه کسی به تو گفته که بلند شوی پرخاش کنی و...؟! آیا ولیّ هستی؟! آیا قیّم هستی؟! آیا وکیل هستی؟! و این بی‌ادبی‌ها بود که بعد باعث شد که مرحوم آقا فرمودند: «به جهنم افتاد!» این مسئله بود.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام وقتی که پیش پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌آمد، فقط پیغمبر را می‌دید. پیغمبر برای ما پیغمبر است، با ایشان تنها به

سفر برویم برای ما پیغمبر است؛ بالای منبر برود و ما در میان جمعیت بنشینیم و به کلامش گوش بدهیم برای ما پیغمبر است؛ در منزلش برویم و در آنجا تنها باشد پیغمبر است؛ کسی با ایشان باشد پیغمبر است. او فقط پیغمبر می‌دید، چشم علی فقط توحید می‌دید، چشم علی نظر به کثرت نداشت، نظر به وحدت داشت و فقط یکی می‌دید و همان محبوب و معشوقش پیغمبر بود، این بود. لذا رفت و رسید و شد امیرالمؤمنین و ما همین‌طور داریم دور خودمان چرخ می‌زنیم!

افراد پیش مرحوم آقا می‌آمدند و می‌گفتند: «چرا شما با مرحوم فلان ارتباط دارید ـ حالا اسم نمی‌برم دیگر، چه بگویم آقا؟! یکی از بزرگان، مرد بسیار خوبی بود ـ چرا با فلان معمم ارتباط دارید و با فلان معمم دیگر که سید فلان است، ارتباط ندارید؟! چرا آقای فلان به اینجا می‌آید؟!» یک دفعه من به او گفتم: باباجان بیا من تکلیفم را با شما معلوم کنم، تو این وسط چه‌کاره هستی؟! آخر تو که بعد از سن پنجاه سالگیِ پدر ما بلند شدی آمدی، آن هم هِر را از بِر تشخیص نمی‌دهی، خب اگر استاد هستی که

بگو ما خدمت شما بیاییم، بابایمان را رها کنیم و پیش شما بیاییم! خب تو چه‌کاره هستی؟! تو که در اینجا آمدی، آیا آمدی نظرت را بر انظار ایشان تحمیل کنی یا انظار او را بر نظر خودت اختیار کنی؟ اگر اولی است که دُمت را روی کولت بگذار و برو که در اینجا نصیب نداری، اگر دومی است، پس دیگر این نق‌نق‌ها چیست؟! این غرغرها چیست که می‌کنی؟! باباجان بیا اینجا استفاده‌ات را بکن و برو، تمام شد و رفت، گفتم: بگو ببینم آیا پدر من بالاتر است یا پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم؟! این کسی که تو از او سؤال می‌کنی، آیا این مطرودتر است و مغضوب پروردگارتر است یا جناب ابوبکر و عمر؟! مگر اینها خانهٔ پیغمبر نمی‌رفتند؟ ـ این قضیه مربوط به حدود ۳۵ سال پیش است، من سنم در آن موقع حدود شانزده یا هفده سال بود ـ مگر اینها نمی‌رفتند، نمی‌نشستند؟ حالا وقتی که اینها می‌روند آیا دیگر فضا عوض می‌شود؟! آیا تغییر پیدا می‌کند یا نه! فضا همان است، پیغمبر همان است، این پیغمبر، پیغمبر است، در صلح پیغمبر است، در سفر پیغمبر است،

در حضر پیغمبر است، در خواب پیغمبر است، در بیداری پیغمبر است، خنده‌هایش پیغمبر است، اخم‌ها و قهرهایش پیغمبر است، همهٔ اینها پیغمبر است. و همان‌طوری‌که [مولانا] می‌فرماید:

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد *** وین عجب من عاشق این هردو ضد[1]

هم خنده‌اش را می‌بینم [هم اخم‌هایش را می‌بینم؛] این نظر، نظر وحدت می‌شود. لذا از میان همهٔ آن افراد، مرحوم آقا درآمد، ایشان کار نداشت که چه کسی به منزل مرحوم آقای حداد می‌آید؟ چه کسی می‌رود؟ آن اولیاء خدا با آن سعهٔ وجودی که دارند، آنها موظف و مکلف هستند که با هر کسی برطبق همان مرتبه، حشر و نشر داشته باشند، ما که نباید برای آنها تکلیف تعیین کنیم.

امروز مقداری از آنچه را مورد نظرم بود، عرض کردم و مقدار دیگری هم باقی ماند، البته احتمال دارد باز تا محرم مجلس دیگری باشد ولی از باب اینکه علیٰ‌کلّ‌حال انسان باید احتمالات را در نظر داشته باشد، چون در دست ما نیست، وقت و توفیق در

---

[1] مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۴۲:
عاشقم بر قهر و بر لطفش به جِد *** بوالعجب من عاشق این هردو ضد

دست خدا است و او برای انسان تقدیر و تمشیت امور می‌کند، لذا چند مطلب است که خب رفقا باید بدانند و اطّلاع داشته باشند، البته اطّلاع دارند منتها از باب تذکر مناسب است که به مناسبت همین ماه ذوالحجة الحرام و اگر هم توفیق پیدا نکردیم که در جلسهٔ بعد خدمت رفقا باشیم، خب محرم هم در پیش است و لازم است که نسبت به مسائل محرم هم اطّلاع داشته باشیم، لذا مطالبی را عرض می‌کنم:

اهمیت دههٔ اول ماه ذی‌الحجه و مراقبات مخصوص این ایام شریف

ماه ذوالحجه ماه بسیار مهمی هست و نه‌تنها این دهه بلکه بیست روز دیگر هم مهم است و مناسبت‌هایی که در این ماه ذیحجه است، مناسبت‌های بسیار مهمی است. اولاً این دهه‌ای که ما در آن هستیم، دههٔ اتمام اربعین حضرت موسی علیٰ نبینا و آله و علیه السلام است که در آیهٔ قرآن هم هست که می‌فرماید: ﴿وَوَٰعَدۡنَا مُوسَىٰ ثَلَٰثِينَ لَيۡلَةٗ وَأَتۡمَمۡنَٰهَا بِعَشۡرٖ﴾؛ ما ابتدائاً با موسی سی روز قرار گذاشتیم، ولی وقتی که سی روز را تمام کرد دیدیم نه! استعداد و آمادگیِ برای

فیوضات دیگر را هم دارد، لذا از او مضایقه نکردیم و در کاسه‌اش، آشش را بیشتر کردیم، ده روز دیگر هم بر این فیوضات و الطاف خودمان به موسی اضافه کردیم و اربعین شد؛ ﴿فَتَمَّ﴾،[1] از اول نفرمود که اربعین، فرمود: ﴿ثَلَثِينَ﴾، و بعد این ده روز را اضافه کردیم تااینکه حضرت موسی به آن فعلیت و موقعیتی که باید برسد، برسد. و خلاصه در این ده روز، طبق کلام بزرگان، چیزهایی که نصیب حضرت موسی شد، در آن یک ماه نشده بود و نتیجهٔ آن یک ماه رفتن به کوه طور و مناجات‌ها و کذا و کذا، آن نعماتی بود که خداوند در این ده روز برای او این را ایجاد کرد، لذا روزه گرفتن در این ده روز خیلی مهم است و بسیار ثواب دارد و همین‌طور قرائت اذکار توحیدیه که از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام وارد شده است که انسان روزی ده مرتبه آن اذکار توحیدیهٔ عشره را **«لا الهَ الاّ اللهُ عددَ اللَّیالی و الدُّهور»** (الی آخر)، اینها را بخواند و به معانی این اذکار هم توجه کند و بداند که بالاترین دلیل بر مسئلهٔ وحدت

---

[1] سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲.

وجود، همین اذکار دهۀ ذیحجه است.

دلالت صریح اذکار توحیدیۀ امیرالمؤمنین بر مسئلۀ وحدت و صرافت و بساطت وجود

دیگر از این صریح‌تر، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نمی‌تواند مسئلۀ وحدت و صرافت و بساطت وجود را از نظر فنی و از نظر علمی و از نظر شهودی در حکمت متعالیه و در عرفان نظری بیان بکند، اذکار بسیار بسیار عجیبی است! این‌قدر این اذکار دقیق است، اگر یک ترجمۀ خوبی هم پیدا کردید حتماً این اذکار را با آن ترجمۀ خودش که نشان دهندۀ آن لطائف و رقائق معانی توحیدیه است قرائت کنید. واقعاً عجیب است حضرت می‌فرماید: **«لا اله الا الله عدد لَمحِ العُیون؛** به‌اندازۀ زدن پلک‌های چشم، این لا اله الا الله است.» اصلاً یعنی نه‌تنها تمام اعیان ثابت و تعینات خارجی، اینها مظهر توحید هستند، تمام عوارضی که عارض بر این اعیان می‌شوند و بر این موضوعات عروض پیدا می‌کنند، از حرکات، از سکنات، [همۀ اینها مظهر توحید هستند.] **«عددَ الریاح؛** بادها، به‌اندازۀ بادها» یعنی چه **لا اله الا الله**

به‌اندازهٔ بادها؟! (آیا این معنا دارد؟!) «**لا اله الا الله** به‌اندازهٔ شب‌ها، **لا اله الا الله** به‌اندازهٔ روزها، **لا اله الا الله** به‌اندازهٔ زمان‌ها و سنه‌ها، **لا اله الا الله** به‌اندازهٔ درختان؛ **لا اله الا الله عددَ الحَجَرِ و المَدَر، لا اله الا الله عدد الشَعرِ و الوَبَر**؛[1] به اندازه‌ی تک‌تک موهایی که در دنیا هست، حقیقت لا اله الا الله وجود دارد.» یعنی چه؟! یعنی عدد لا اله الا الله؟! شما تسبیح دست بگیرید و مدام بگویید لا اله الا الله! آیا منظور حضرت این است؟! خب حضرت عدد یک را بگذارد و بعد هم جلویش تا طهران صفر بگذارد، دیگر چرا این‌قدر مو و درخت و سنگ و مدر و کلوخ و کرک و دریا و حرکت باد در صحاری و... را بیاورد؟ یعنی چه؟ یعنی تمام آنچه در خارج تحقق عینی پیدا می‌کند و عوارض آنها، همهٔ آنها تجلّی توحید هستند و ما از آنها خبر نداریم، یعنی وجود حضرت حق با تک‌تک موها حضور عینی خارجی دارد، نه‌اینکه مو حق است، مو خدا است، نه، مو، مو است، ولی وجود پروردگار جدای از این

---

[1] ثواب الأعمال، ص ۷۲.

مو نیست و با این مو، با این باد، با این زدن پلک چشم، با این حرکت دست، با این وجود شب و روز ظهور خارجی دارد.

این کلام چه کسی است؟ کلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است، برویم راجع به این مسائل فکر کنیم، این برای این دهه است، مسئله، مسئلهٔ بسیار بسیار مهمی است، حتی این مسئله در ماه رجب هم نیست! یعنی خصوص این موقعیت، این‌قدر که نسبت به روزه در این دهه تأکید شده، حتی در ماه رجب در روایات به این مقدار نیست و همین‌طور به اذکار توحیدیه و توجه به توحید [در این دهه تاکید شده است.] و بهتر است که سالک در این ده روز به‌خصوص، ذهن و فکر خود را در مراقبه، بیشتر به‌سمت توحید ببرد تا به‌سمت کثرات و تعلقات و اشیاء خارجی، تا بتواند استفادهٔ بیشتری بکند. و این دهه، همان ایام‌الله است که در سورهٔ ابراهیم خداوند به حضرت موسی علیٰ نبینا و آله و علیهما السلام می‌فرماید: ﴿وَذَكِّرۡهُم بِأَيَّىٰمِ ٱللَّهِ﴾،[1] آنها را متوجه

---

[1] ۱ سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۵. مهر تابان، ص ۳۸۳:

کن که این دهۀ ذیحجه را بسیار مغتنم بشمارند و خلاصه از این سفره‌ای که پهن شده، نصیبشان را بگیرند.

اهمیت شب و روز عرفه و زیارت حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام در شب عرفه

روز هفتم این ماه روز شهادت امام باقر علیه‌السّلام است که ظاهراً فردا است. و همین‌طور روز نهم که روز عرفه است و نیازی به توصیف این روز نیست. شب عرفه، شب بسیار بسیار مهمی است! زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام در شب عرفه بسیار وارد است، بزرگان، اولیاء خدا، مرحوم آقای حداد هر شب عرفه که می‌شد زیارت سیدالشهدا علیه‌السّلام را می‌خواندند و به شاگردانشان هم برای خواندن این زیارت شب عرفه دستور می‌دادند، خب افرادی هم که مشرّف هستند خب در آنجا آنها حساب و کتابشان دیگر بسیار بسیار پُر و با نعمات و با الطاف بسیار فائزی است که خداوند همه را توفیق

«و آنان را به ایّام خدا متذکّر ساز.»

بدهد که مشرّف باشند و اگر هم نه، باز مطلب به جای خودش باقی است، ولایت امام علیه‌السّلام ولایت سِعی است، اختصاص به جایی دون جایی ندارد و آن ولایت با دل‌ها مرتبط است و دل‌ها را به‌سمت خود می‌کشاند، آن دل‌هایی که قابل باشند و لایق باشند، آنها را به‌سمت خودش می‌کشاند.

اهمیت روزهٔ روز عرفه

روزهٔ روز عرفه بسیار بسیار مؤکد است، البته اگر ضعف، انسان را بگیرد و نتواند دعای بعدازظهر روز عرفه را بخواند و اعمال آن روز را انجام بدهد ـ البته اعمال آن روز فقط صرف دعای سیدالشهدا نیست، دعاهای دیگری هم مربوط به روز عرفه هست که در مفاتیح هست و آنها هم بسیار بسیار مؤکد است ـ بهتر است که روزه نگیرد ولی خب اگر می‌تواند روزه بگیرد و آن دعا را هم بخواند، نه، اشکالی ندارد، مخصوصاً در این ایام که خب روزها کوتاه است و شاید روزه گرفتن برای انسان چندان سخت و مشکل نباشد.

لزوم قرائت دعای امام حسین علیه‌السلام

در روز عرفه

دعای روز عرفه از سیدالشهدا، دعای بسیار بسیار عجیبی است و بزرگان همهٔ این دعا را می‌خواندند و به شاگردانشان هم توصیه می‌کردند. خود مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در خیلی از سنوات ما را در منزلشان جمع می‌کردند و ما این دعا را می‌خواندیم و بقیه هم گوش می‌دادند، این که فعلاً در مجالس رسم شده است که هر کسی یک مفاتیح دستش می‌گیرد و می‌خواند، این کار را نکنید و کنار بگذارید. دعا را باید یک نفر بخواند. اگر شخص خودش دعا می‌خواند خب در منزل خودش برود و دعا را بخواند و اشکالی هم ندارد، در منزلش برود، مسجدی، جایی، بیرونی، می‌خواهد با خودش خلوت کند، تنها باشد، خیلی خوب و بسیار هم مناسب است. و اگر چند نفر مثلاً در مجلسی هستند و دعا خوانده می‌شود، یک نفر بخواند و بقیه در دل با او بخوانند، این اثرش زیادتر است از اینکه انسان مفاتیح را دست بگیرد و خودش هم دعا را بخواند. و همین‌طور در سایر دعاها، فرق نمی‌کند. آن نحوه خواندن تأثیر بیشتری دارد و تمرکز بیشتری برای

انسان حاصل می‌کند.

دعای روز عرفه بسیار مهم است و دعای سیدالشهدا در روز عرفه که واقعاً اصلاً دریاهایی از معرفت است که چطور حضرت تمام وجود و شراشر وجود خود را در این نظام، همه را رو می‌کند و دست قدرت پروردگار را در ایجاد و تکامل و استقرار حیات و کیفیت دست‌گیری و هدایت و...، واقعاً عجیب، واقعاً عجیب حضرت در این دعا بیان می‌کنند! کسی که این دعا را بخواند و به معانی آن توجه داشته باشد، متوجه می‌شود که هیچ‌کدام از حرکات ما بدون عنایت خدا انجام نمی‌گیرد! تا عنایت خدا نباشد، آن توجه ما فایده‌ای ندارد، اگر یک عنایت سلب بشود هزارتا مانع پیش می‌آید، یک مانع پیش می‌آید و انسان را منع می‌کند، یک مانع پیش می‌آید و نمی‌گذارد که انسان این کار را انجام بدهد، یک مانع پیش بیاید انسان به آن مقصدی که باید برسد نمی‌رسد، یک مانع پیش بیاید انسان نماز نمی‌خواند، یک مانع پیش بیاید انسان دعا نمی‌خواند، یک مانع پیش بیاید انسان توجه ندارد،

این مانع‌ها را چه کسی برطرف می‌کند؟ حضرت در این دعا همه را بیان می‌کنند، عرضه می‌دارد:

خدایا تو دست من را گرفتی، آنچه برای من لازم است، آن را پیش آوردی، آن موانعی را که هست، یکی‌یکی خودت برمی‌داری و من نمی‌دانم.[1]

ما الآن در این مجلس حضور پیدا کردیم، اما آیا خبر داریم هزارتا مانع برداشته شده تا ما به اینجا آمدیم؟! می‌گوییم سوار ماشین شدیم و روشن کردیم و آمدیم! هزارها مانع بوده که ما خبر نداریم، وقتی که یکی از آنها روشن می‌شود، می‌بینیم عجب! اگر این قضیه اتفاق می‌افتاد، خب ما نمی‌توانستیم به این جلسه برسیم. منتها خدا همه را مخفی نگه داشته است و می‌فرماید: «تو دلت را صاف بکن، دیگر کارت نباشد، ما خودمان موانع را برمی‌داریم.» دیگر خیلی راحت است، خدا کار را برای ما راحت کرده، می‌فرماید: «ما همهٔ بارها را ما برمی‌داریم، تو داری چه‌کار می‌کنی؟ ما از تو فقط یک جو دل صاف می‌خواهیم، یک جو همت می‌خواهیم، یک جو صدق می‌خواهیم، بقیهٔ کارهایش با ما، کسی نیامده به تو بگوید بیل بردار و بیل بزن و کلنگ بزن! این

---

[1] إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۳۹:
«الحَمدُ لِلّهِ الَّذی لَیسَ لِقَضائِهِ دافِعٌ و لا لِعَطائِهِ مانِع.»

کلنگ‌ها را ما می‌زنیم، تو فقط صفا داشته باش بعد ما تو را هُل می‌دهیم، زمین را صاف می‌کنیم، زمین را برایت هموار می‌کنیم، آنچه به‌دردت می‌خورد، در سر راهت قرار می‌دهیم، آنچه مانع برای حرکت تو است، آن را از جلوی پایت برمی‌داریم، همهٔ این کارها را ما داریم انجام می‌دهیم، تو می‌گویی بَه‌بَه ما سالک هستیم، خدایا ما داریم در راه تو می‌رویم! بابا بیا نگاه کن ببین چه خبر است!» آن‌وقت از شرمندگی سر به زیر می‌اندازیم و دیگر نمی‌توانیم در روی خدا نگاه کنیم! دیگر در روی بزرگان نمی‌توانیم نگاه کنیم، عجب! ما کجا بودیم و تقاضامان نبود!

ما نبودیم و تقاضامان نبود *** لطف تو ناگفتهٔ ما می‌شنود[1]

تو از قبل همه را آماده کردی تا ما را در این بستر قرار دادی.

یک سؤال از شما می‌کنم: اگر مرحوم آقا و این سلسله و بزرگان نبودند، ما الآن چه‌کار می‌کردیم؟! خب بله ممکن است که خدا راه دیگری را قرار بدهد

---

۱ مثنوی معنوی، دفتر اول.

منتها فرض این است که اگر راه خدا همین بود، می‌فرمود: «همین است و جز این نیست و من هم این را برمی‌دارم»، اگر این بزرگان نبودند و مطلب را نرسانده بودند، این مطالب از کجا به ما می‌رسید؟! ما اگر می‌خواستیم دنبال خدا برویم چه می‌کردیم؟! آیا می‌رفتیم به این حرف‌ها و این مسائل که دارید می‌بینید گوش می‌دادیم؟! چه کسی برای ما یک‌هم‌چنین مردی را آورد که حتی درحالی‌که او را عمل کرده بودند و در رختخواب بود، بیاید برای ما کتاب بنویسد؟ چه کسی این کار را کرد؟ در وقتی که او را عمل کرده بودند و در رختخواب بود، رفتیم گفتیم: آقاجان، حالا دیگر دست بردارید، فرمودند: «اگر دست برداریم چه‌کار کنیم؟! الآن یکی دو صفحه‌ای می‌توانیم بنویسیم»! چه کسی این کار را کرد؟ چه کسی این شوق را انداخت؟ چه کسی این فکر را انداخت؟ چه کسی این همت را انداخت؟ چه کسی آن درد را انداخت؟ خدا توفیق بدهد که روزی ما اینها را بفهمیم و متوجه بشویم، می‌دانیم، نمی‌گویم نمی‌دانیم، رفقا می‌دانند، الحمدلله همه اهل فضل و ادراک و اهل مطلب هستند، می‌دانند، اما بهتر

بفهمیم، یک‌خرده بیشتر بفهمیم، آن دردی را که در طهران به من فرمودند: «اگر تمام بدنم را قطعه‌قطعه کنند، از یک خط از آنچه را که نوشتم، دست برنمی‌دارم»! ما برویم آن را بفهمیم، آن را ادرک بکنیم، آن مسئله به‌دست بیاید، آن‌وقت مطلب طور دیگری خواهد شد، حال و هوا تغییر پیدا خواهد کرد.

اهمیت روز عید فطر و عید قربان

روز عید قربان یکی دیگر از فرصت‌های این ماه ذیحجه است، روز بسیار بسیار مهمی است و یکی از دو روزی است که خداوند آن دو روز را عید اعلام کرده است: اول عید فطر است که بعد از یک ماه روزه و ضیافت الهی و پذیرایی و... است، بعد آن پاداشی را که خداوند می‌دهد، آن پاداش را در روز عید فطر با خواندن نماز عید فطر می‌دهد؛ **«الّذی جَعلتَه لِلمُسلِمین عیداً و لِمحمّدٍ صلّی الله علیه و آله ذُخراً و شَرَفاً و کَرامةً و مَزیداً»**؛[1] خدایا تو امروز را روز عید اعلام کردی و باید هم امروز روز

---

۱. اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹.

عید باشد، چون ما از ضیافت تو برگشتیم، در خانهٔ تو آمدیم و مورد ضیافت تو قرار گرفتیم، یک ماه پاک شدیم، صاف شدیم، تجرد پیدا کردیم، یک‌خرده کثراتمان کم شد، یک‌خرده تعلقاتمان کم شد، آیا آدم در ماه رمضان راحت‌تر دست در جیبش نمی‌کند؟ این همان است، آیا در ماه رمضان حالت بکاء برای انسان بیشتر و راحت‌تر پیش نمی‌آید؟ این همان است، آیا انسان در ماه رمضان ازخودگذشتگی بیشتری ندارد؟ آیا انصاف و رحم و عطوفتش بیشتر نیست؟ همهٔ اینها اثرات این ضیافت الهی است، هر کس برطبق مرتبهٔ خودش و برطبق آن میزانی که نسبت به آن میزان عمل می‌کند، هر کس یک شکل است. بعد، امروز روز عید است و خب از بزرگان شنیدید دیگر، مرحوم آقا در کتاب نوشته‌اند که اینها اصلاً به‌عنوان شکرگزاری به زیات ائمّه می‌رفتند،[1] به نجف می‌رفتند، به کربلا و زیارت حضرت سیدالشهدا و حضرت ابوالفضل علیهماالسلام می‌آمدند، به زیارت کاظمین علیهماالسّلام و بعد به

---

[1] روح مجرد، ص ۳۳.

سامرا و بعد به زیارت حضرت سید محمد پسر امام علی النقی علیهماالسّلام می‌رفتند که در دربارهٔ آن حضرت داریم که حضرت، تالی تلو امام بودند، حضرت سید محمد در راه سامرا در قریه‌ای به نام بلد مدفون هستند، بعد به زیارت سایر امامزادگان می‌رفتند، به زیارت حضرت حمزه، حضرت قاسم که در همان کربلا هستند ـ اینها همان‌هایی هستند که می‌گویند: «ضد ولایت هستند»! اینها همان‌ها هستند! واقعاً چقدر باید کسی بی‌دین و بی‌وجدان باشد! حالا اگر دین نداری، نداشته باش، لااقل وجدان داشته باش. اینها همان‌هایی هستند که «ضد ولایت هستند و خیلی با ائمه سر و کار ندارند»! ـ این بزرگان به‌عنوان شکرگزاری به زیارت می‌رفتند.

روز عید قربان هم همین است، یعنی خدایا این ده روزی که ما را در ایام‌الله خودت وارد کردی، در این ضیافت آوردی، یک ماه اربعین موسی را طی کردیم، این ده روز هم روی آن، چهل روز شد، حالا که روز عید قربان است، خیال نکنید این فقط برای افرادی است که عرفات و منیٰ و مشعر و... را طی

کردند، آنها حساب و کتاب خودشان را دارند، و ما بدانیم که همان ملکوتی که بر آنجا حاکم است، همان ملکوت برای کسی که مواظب باشد و مراقب باشد و در این ایام به آنچه دستور است عمل کند، آن ملکوت بر ملکوت این هم ثبت خواهد شد، یعنی این هم مکه رفته، این هم عرفات رفته، این هم مشعر رفته، این هم ذبح کرده، لذا در روز عید قربان مستحب است که انسان ذبح کند، مکه نرفته ولی ذبح مستحب است، مخصوصاً برای حاج در سنوات بعد، بعد از آن سال هر سال که موفق برای زیارت حج نمی‌شود، در روز عید قربان این ذبح را بکند که مشمول این تأثیر ملکوتی که خداوند در آن موقعیت خاص برای افراد در نظر گرفته، او هم مشمول این تأثیر ملکوتی بشود، لذا آن ملکوت بر نفس این فرد تأثیر می‌گذارد.

لذا در روز عید قربان بسیار به‌جا است که همه، نماز عید قربان را بخوانند، حالا یا فرادی بخوانند یا دسته‌جمعی، آن دیگر بسته به میل خود افراد است.

قرائت اذکار توحیدیه در صبح عید، آن اذکار تا غروب روز دوازدهم هم ادامه داشته باشد، یعنی بهتر

است که انسان آن اذکار را قرائت کند و قرائت این اذکار بسیار استحباب دارد[1] و اولیاء خدا این اذکار را حتماً می‌خواندند. انسان آن اذکار را بعد از نماز صبح که همان نماز عید است، بخواند، بعد از نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء، روز یازدهم و دوازدهم همین‌طور، بعد از غروب روز دوازدهم دیگر آن تمام می‌شود و روز سیزدهم دیگر آن اذکار را نخواند، این هم مربوط به روز عید قربان.

عید غدیر، روز تجلی ولایت و افضل اعیاد مسلمانان

روز دیگر روز غدیر است که دیگر آن روز، روز تجلّی ولایت و ظهور ولایت است و روزی است که مربوط به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: **«أفضَلُ أعیادِ اُمّتی عید غدیر؛**[2] افضل اعیاد امت من، عید غدیر است.» یا **«غدیرخم»**، طبق این روایت، لفظ

---

[1] مسائل علی بن جعفر، ص ۱۴۱:
«و سَألتُهُ عَنِ التَّکبیرِ فی أیّامِ التَّشریقِ قالَ: "**یَومَ النَّحرِ صَلاةَ الأولَی إلَی آخِرِ أیّامِ التَّشریقِ مِن صَلاةِ العَصرِ یُکَبِّرُ یَقولُ: اللهُ أکبَرُ اللهُ أکبَرُ لا إلَهَ إلّا اللهُ و اللهُ أکبَرُ و لِلَّهِ الحَمدُ اللهُ أکبَرُ عَلَی ما هَدانا اللهُ أکبَرُ عَلَی ما رَزَقَنا مِن بَهیمَةِ الأنعامِ**".»

[2] روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۰۲؛ بشارة المصطفی، ج ۲، ص ۲۳.

عید را ندارد. این روایت، روایتی است که از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل شده و این روایت مشخص است و مسلّم است،

حقیقت و روح دین یعنی ولایت و دین بدون ولایت یعنی ربات

آن دینی که ولایت ندارد، آن دین صفر است، پیغمبر می‌خواهد این را بفرماید، عید قربان و عید فطر بدون عید غدیر، صفر است، روزه بدون ولایتِ علی، صفر است، ربات است، عروسک است، مجسمه است، نماز بدون ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، آن نماز ربات است و مجسمه است و فایده‌ای بر آن نماز مترتب نیست، مُهر ولایت در هرجا که بیاید آن عمل جان می‌گیرد، ملکوت پیدا می‌کند، روح پیدا می‌کند. آن مُهر ولایت که نیاید، آن نماز چه می‌شود؟ ورزش می‌شود، نرمش می‌شود، آیا در صبح یا شب ورزش نمی‌کنید؟ این نماز ورزش می‌شود! روزه وقتی که مُهر ولایت امیرالمؤمنین بیاید روح می‌گیرد، اگر مُهر ولایت علی نیاید رژیم می‌شود، حج اگر مهر ولایت علی بیاید، آن حج، حج ابراهیم، حج موسی، حج پیامبر

علیهم‌السلام، حج اولیاء الهی می‌شود و اگر مُهر ولایت امیرالمؤمنین زیر آن حج نیاید، آن حج چه می‌شود؟ سفر و تنوع و نگاه کردن به ساختمان و این‌طرف و آن‌طرف رفتن می‌شود، البته الآن که مثل اینکه همه‌اش همین‌طور شده و ما در این سفرهایی که بودیم، در اینها الحمدلله از این مسائل که خب بوده، موقع نماز که می‌شود آن آخوند کاروان می‌گوید: «آقا بلند شو از این نماز شب عرفات، فیلم و عکس بردار»! این هم شب عرفه‌مان شد! روز عرفه هم که خب معلوم است که چه هست و چه نیست و بعد هم که تمام این مراسم، همه عکس و فیلم و پرداختن به مسائل انحرافی و دور شدن از معنا شد! یکی در همهٔ مدت عمرش یک‌بار خدا به او توفیق بدهد که به مکه بیاید و برود و آن مسائل را ببیند و به آنجاهایی که پیغمبران پا گذاشتند برود و آنها را ببیند و بعد بیاید خودش را با چه چیزها و مسائلی مشغول کند، دیگر این بدبخت‌ترین فردی خواهد بود که دستش از نعمت‌های الهی کوتاه شده است! خدا به همهٔ ما فهم بدهد، یک‌قدری فهم بدهد،

یک‌قدری شعور بدهد تااینکه ما بتوانیم مسائل را بهتر بفهمیم! خلاصه بله! مسئولیت، مسئولیت خیلی سنگینی است.

لزوم اعلان عید غدیر به تمامی مردم عالم

علیٰ‌کلّ‌حال روز عید غدیر روز ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است و باید این مسئله شِعار بشود، ولایت امیرالمؤمنین باید شِعار بشود، امروزه بحمدالله به‌خاطر همین مسائل وحدت بین شیعه و سنی کم‌کم دارد این قضیه فراموش می‌شود و باید گفت مسئلهٔ وحدت که چه عرض کنم، ما داریم فناء در تسنن پیدا می‌کنیم، نه وحدت، از وحدت کارمان گذشته و خیلی دور شدیم، دیگر مسئله دارد مسئلهٔ إفناء در تسنن و فانی شدن در جناب ابوبکر و عمر می‌شود! الآن این مسئله دارد اتفاق می‌افتد! آن از خدا بی‌خبرانی که به اسم شیعه تیشه برداشته‌اند و دارند به کمر تشیّع تیشه می‌زنند، فقط خدا جزایشان را بدهد! به هر عنوانی اسم امیرالمؤمنین ممنوع می‌شود، صحبت از ولایت ممنوع می‌شود، صحبت از خلافت ممنوع است، همهٔ اینها ممنوع است! ممنوع که چه یعنی؟! دل چه کسی را می‌خواهیم

به‌دست بیاوریم؟! دنبال چه کسی می‌خواهیم بگردیم؟! از چه کسی می‌ترسیم؟! دین ولیّ دارد، ولیّ آن هم حیّ است، حاضر است، ما باید بفهمیم خدای‌ناکرده در خطوط قرمز وارد نشویم و از خط قرمز نگذریم و مورد غضب ولیِّ حیّمان قرار نگیریم! مسئلهٔ ولایت امیرالمؤمنین، با دُم شیر بازی کردن است، آن‌وقت نمی‌دانیم از کجا خوردیم؟! او هم می‌گوید: «بسیارخوب، بازی می‌کنید، حالا می‌فهمید دنیا دست چه کسی است؟!» با دم شیر بازی نکنیم!

غدیر را باید به همهٔ دنیا اعلان کنیم نه مثل آن مردک بیاییم و بگوییم که «غدیر یک فرع فقهی است که در هر فرع فقهی اختلاف وجود دارد»! بی‌شعور، آیا غدیر فرع فقهی است یا مهم‌ترین مسئلهٔ اصولی در اعتقاد شریعت و دیانت ما است؟! اینها آنهایی هستند که کمر ولایت را می‌شکنند و آنهایی هستند که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرمایند: «کمر مرا شکستند»[1] آنها این‌گونه افراد هستند! می‌گویند:

---

[1] معدن الجواهر، ص ٢٦:

«و قال [امیرالمؤمنین] علیه السلام: **"قَصَمَ ظَهری رَجُلانِ: عالِمٌ مُتَهَتِّکٌ و جاهِلٌ مُتَنَسِّکٌ! هذا یُضِلُّ النّاسَ عن عِلمِهِ بِتَهَتُّکِهِ؛ و هذا یَدعوهُم إلَی جَهلِهِ بِتَنَسُّکِهِ!"**»

«یک فرع فقهی است و مثل سایر فروع فقهی، در آن اختلاف هست»! تو کور بودی و ندیدی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: **«ما نودی بِشیءٍ مِثلَ ما نودی بِالولایة؛**[1] هیچ بنائی در اسلام شعار قرار نگرفت الاّ اینکه بناء ولایت، بالاتر از همهٔ آن ابنیه بود و از همهٔ بناءها بیشتر مورد اهتمام پروردگار بود، از نماز بالاتر، از روزه بالاتر، از حج بالاتر، از هرچه بگویی، بالاتر بود! آیا شما اینها را ندیدید؟ می‌گویند: «حالا نگوییم! حرف نزنیم! نه نباید این حرف‌ها را بزنیم تا وقتش برسد»! وقتش چه زمانی است؟! وقت این حرف‌ها چه زمانی است؟! آیا وقتی است که خود حضرت ظهور کند؟!

شیعهٔ امیرالمؤمنین تکلیفش را از اولیاء خدا و عرفا می‌گیرد نه از دیگران

اینها مسائلی است که انسان باید متوجه باشد و

ترجمه: «دو نفر کمر مرا شکستند: اول عالم بی‌باک؛ و دیگری جاهل مقدّس‌مآب. اولی به‌واسطهٔ بی‌پروایی و بی‌باکی‌اش مردم را از علم و روشنایی دور ساخته و گمراه می‌نماید؛ و دیگری به‌وسیلهٔ ظاهر مقدّس‌مآبانه‌اش آنان را به‌سوی جهل خویش فرا می‌خواند.» (محقق)

[1] الکافی، ج ۲، ص ۱۸:

«عن أبی‌حمزة عن أبی‌جعفر علیه‌السّلام قال: **«... و لم یُنادَ بشیء کما نودِی بالوِلایة»**

ما باید بدانیم که شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حرف‌های این و آن نگاه نمی‌کنند، به حرف‌های بزرگان نگاه می‌کنند، شیعهٔ امیرالمؤمنین تکلیفش را از اولیاء خدا و عرفا می‌گیرد، آن عارفی که علی را شناخته، آن ولیّ‌خدایی که علی را شناخته، ما تکلیفمان را از آنها می‌گیریم، نه از این حرف‌هایی که هر کسی صبح بلند می‌شود و ده قسم حرف می‌زند، صبح، ظهر و شب سه قسم و سه شکل و برحسب مصلحت و منافع و دنیا و شأن و شخصیت! تنها چیزی که در میان نیست مسئلهٔ امام زمان است و مسئلهٔ حقوقی است که آن حضرت بر گردن ما گذاشته است، فقط همین، غیر از این که چیز دیگری نیست.

لزوم اهتمام نسبت به مسئلهٔ عید غدیر و مراقبات مخصوص این عید بزرگ اسلامی

لذا باید به این مسئلهٔ غدیر هرچه بیشتر اهتمام داشت و باید طبق آنچه بزرگان فرمودند که «به‌عنوان سنت باید پنج روز را عید گرفت»، رفقا باید به این مسئله اهتمام داشته باشند و این پنج روز، چهار روز قبل از روز عید و به روز هجدهم هم ختم بشود. و

در این مجالس باید از مطالبی که مورد توجه مکتب است و امیرالمؤمنین روی آنها نظر دارند، گفت. آدم فقط تنها راجع به امیرالمؤمنین شعر بخواند، این فایده‌ای ندارد، خب آدم یکی، دوتا سه‌تا شعر بخواند اما نه‌اینکه دیگر مدام تمام مجالس به این حرف‌ها بگذرد! آن مطالبی که مورد نظر حضرت است، اعتقادات ما است، روش زندگی ما است، کیفیت سلوک است، مبانی ما را محکم می‌کند، از این مطالب حیاتی، کلیدی، اساسی، در قالب شعر، در قالب مقاله، در قالب داستان، در قالب سخن و کتابت، انسان در این مجالس باید اینها را بیان کند. مجالس خیلی طول نکشد که باعث ملالت بشود، در حدی باشد که نشاط برقرار باشد. و مخدرات هم که شرکت می‌کنند باید با زیِّ درخور مجلس ولایت، شرکت کنند، از لباس‌هایی که لباس‌های نامناسب است پرهیز بشود، مجلس ولایت امیرالمؤمنین با مجلس عروسی و... تفاوت می‌کند و فرق می‌کند. و از مقام تظاهر و نشان دادن‌ها و سُمعه پرهیز بشود، چشم و هم‌چشمی نباید باشد، خصوصیت مجالس و نوع مجالس به‌نحوی باشد که تقریباً در یک سطح

و در یک میزان، این مجالس برقرار بشود، تفاضلی بین فردی و بین فرد دیگری نیست، هر کسی آمادگی دارد. خلاصه اینها مسائلی است که قبلاً هم راجع به اینها صحبت شده، رفقا هم به این مطالب توجه می‌کنند.

عمومیت خطاب ﴿یَأیُّها الرَّسولُ بَلِّغ ما أُنزِلَ إلَیکَ مِن رَبِّکَ و إن لَّم تَفعَل فَما بَلَّغتَ رِسالَتَهُ﴾ به تمامی افراد عالم

مجلس امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را باید عالم‌گیر کنیم، یعنی همهٔ دنیا باید روز [عید غدیر را بشناسند و در این ایام این مجالس را برقرار کنند.] البته الآن خیلی جاها دارند این کار را انجام می‌دهند، الحمدلله در خیلی از کشورها این مجالس غدیریه هست. و باید در همه‌جا نسبت به این مسئله اهتمام داشته باشند تااینکه مسئلهٔ ولایت اعلان بشود، به همه‌جا اعلان بشود. آن ندایی که برای رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آمد، آن ندا امروز برای ما هست: ﴿یَٰٓأَیُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَیۡکَ مِن رَّبِّکَ

وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥ﴾؛[1] اگر امروز ولایت علی را اعلان نکنی اصلاً رسالت ما را انجام ندادی، تمام شد و رفت! آن ﴿بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾ الآن برای ما آمده، مگر ما به رفقا نگفتیم که این آیات برای همه است؟ مگر این مطالب صحبت نشده است؟ تمام آیات قرآن از اول سورهٔ حمد تا آخر سورهٔ ناس، تمام این آیات، یک‌یک برای ما است، به ما نازل شده، قرآن به من نازل شده، به شما نازل شده، آیات قرآن به تک‌تک ما نازل شده منتها هر کسی برطبق مرتبهٔ خودش. این آیینه‌ای که قرآن را به بقیه پخش کند و منتشر کند، چه کسی بوده؟ رسول الله بوده، نه‌اینکه قرآن بر رسول خدا نازل شده و بس، ما بگوییم: «خب این قرآن فقط بر پیامبر نازل شده، حالا ما می‌خوانیم»، خب این که چیزی نیست، این روزنامه است! آیهٔ قرآن بر من و شما یک‌یک نازل شده است و در روز قیامت قرآن می‌آید و مخاصمه می‌کند و طرح شکایت و دعوا می‌کند که «این فرد مرا کنار گذاشت»

---

[1] سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

این حرف‌ها شوخی نیست، روایت داریم، از خودم نمی‌گویم، در روز قیامت قرآن می‌گوید: **«أهمَلونی؛** اینها مرا مهمل گذاشتند، کنار گذاشتند، به من عمل نکردند، گوش ندادند و مرا نخواندند.»[1]

این آیهٔ ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾ همین الآن بر ما آمده، ای فردی که داری صحبت می‌کنی و ای کسی که داری می‌شنوی، اگر این را ابلاغ نکنی ـ ابلاغ نه‌اینکه حالا بلند شوی بلندگو بیاوری و سر و صدا کنی! نه، هر کسی در آن وضعیت خودش باید این مطلب را بگوید، به همسایه بگوید، اعلان کند، در محل، در جا، این وضعیت خودش این‌طوری باشد. ما داریم خیلی به عقب می‌رویم! ـ تو تابه‌حال نماز نخواندی، روزه نگرفتی، حج انجام ندادی، صدقه ندادی، ﴿فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥ﴾ یعنی همین دیگر! یعنی نه نماز را به مردم گفتی، نه روزه را گفتی و نه حج را انجام دادی، پس ما چه؟ ما هم همین‌طور، نه نماز

---

[1] . الخصال، ج ۱، ص ۱۷۵:
«یَقولُ المُصحَفُ یا رَبِ حَرَّقونی و مَزَّقونی.»

خواندیم، نه روزه گرفتیم، این همان معنای ولایت است، اگر ولایت بود نماز هست و اگر ولایت نبود چیست؟ نرمش و ورزش است!

اگر ولایت پای پروندهٔ ما بود، ما عبد هستیم والاّ اگر ولایت نبود چه هستیم؟ فرعون، نمرود، شدّاد هستیم، شوخی هم نداریم، این معنا معنای حقیقت ولایت است، لذا بزرگان آمدند و این سنت را گذاشتند و ما هم باید از این سنت تبعیت کنیم.

خب مسائل دیگری هم بود ولی من دیگر خسته شدم و إن‌شاءالله امیدواریم که تا قبل از محرم هم باز مجلسی باشد که قدری هم راجع به مسائل عزاداری سیدالشهدا علیه‌السّلام و کیفیت عزاداری و اقامهٔ عزا و مصیبت و برداشتی که انسان از این مجالس می‌کند با توجه به مطالبی که گوشه و کنار شنیده می‌شود، برای رفقا عرایضی را عرض کنیم.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد